

علل ابقای بنی عباس توسط آل بویه

javedanm@yahoo.com

oshryeh@quran.ac.ir

محمد جاودان / کارشناس ارشد دانشگاه معارف اسلامی

رحمان عشریه / سطح ۴ حوزه علمیه قم

دریافت: ۹۵/۱۲/۱۹ - پذیرش: ۹۶/۵/۱۰

چکیده

آل بویه پس از ورود به بغداد (۳۳۴ق/۹۴۵م)، به رغم تضاد مذهبی با خلیفه و با وجود تسلط و قدرت بر دستگاه خلافت، به عللی مقام خلافت عباسیان را ابقا نمودند. بنابراین، پژوهش پیش روی درصدد است تا با روش توصیفی - تحلیلی و ارائه اسناد تاریخی، علل ابقای عباسیان از سوی آل بویه را در ذیل سیاست و قدرت طلبی آنان و شرایط مذهبی و موقعیت آنها نسبت به خلافت و رقبایی که درصدد تصرف مرکز خلافت بودند، بررسی کند. بویه‌یان، که میل به حکومت داشتند، برای جلوگیری از شورش همگانی، با توجه به اعتقاد اکثریت مسلمانان نسبت به اصل خلافت عباسی و با استفاده از تسامح و مدارای دینی، درصدد حفظ خلافت عباسی برآمدند تا بدین وسیله، بتوانند با تسلط بر نظام سیاسی، به تدریج، مذهب خود را ترویج کنند و در زیر چتر خلافت رقبای خویش را دفع کرده، با استفاده از خلفای بی قدرت و نام آنها، حکومت را به کام خویش گیرند.

کلیدواژه‌ها: آل بویه، دیلمیان، عباسیان، خلافت، عباسی، ابقای بنی عباس.

پرتال جامع علوم انسانی

در طول تاریخ، رویارویی حکومت‌ها و دولت‌های مقارن همواره چالش‌ها و تضادهایی در پی داشته که به جدال و جنگ می‌انجامد و حذف برخی از آنها منجر شده است. اما در تاریخ اسلام، به عللی برخی حکومت‌های متقارن، نه تنها یکدیگر را دفع نکرده‌اند، بلکه حکومت مستقل و خودرأی خود را زیر پرچم خلافت عباسی اداره می‌کردند.

دومین دودمان خلفای اسلامی، که از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ قمری پس از براندازی دودمان اموی به فرمانروایی رسیدند، عباسیان بودند که وارث قلمروی پهنانور، بلکه امپراتوری وسیع شدند که در حقیقت، بسیار وسیع‌تر از آن بود که امویان از خلفای راشدین به ارث برده بودند. حدود این امپراتوری در شرق، از مرزهای چین و اواسط هند شروع می‌شد و تا سواحل اقیانوس اطلس، در غرب، امتداد می‌یافت و از آنجا تا کوه‌های پیرنه در فرانسه به سمت شمال گسترش می‌یافت. از جهت شمال قلمرو عباسی نیز از دریای خزر و کوه‌های قفقاز شروع می‌شد و تا انتهای بلاد نوبه، در جنوب امتداد می‌یافت. دولت عباسی چهارده سرزمین بزرگ را دربرمی‌گرفت و مشتمل بر ۸۳ منطقه بزرگ می‌شد که امروزه کشورهای زیادی در جغرافیای آن قرار دارند.^۱ از همان سده نخست خلافت آل عباس، حکام نواحی علم‌طغیان برافراشتند.^۲ این امر سبب شد که روز به روز قلمرو دولت عباسی محدودتر شود، و اهل دولت هریک راه خودکامگی پیش گیرند، تا آنجا که مقر خلافت هم دست‌خوش تجاوز گردد. یکی از نزدیک‌ترین این خودکامکان به بغداد - مرکز خلافت عباسیان - آل‌بویه با گرایش شیعی بودند که در قرن چهارم، درسال‌های ضعف و انحطاط خلافت عباسی، که امرای ترک، خلیفه بغداد را دست‌نشانده قدرت و غلبه خویش ساخته بودند، ظاهر شدند و ادعای استقلال کرده و بغداد را تصرف کردند. آنان با نگه‌داشتن ظاهری از خلافت عباسی از سال ۳۳۴ تا ۴۴۷ ق، به حکومت بر قلمرو اسلامی در سه شعبه دست یافتند.^۳

برخی از حکومت‌هایی که پیش از آل‌بویه در سایه خلفای عباسی در بخشی از قلمرو اسلامی حکومت می‌کردند به سبب همسویی اعتقادی با عباسیان و نیز اعتقاد به خلفاء، با وجود استقلال در حکمرانی، خود را وابسته به حکومت مرکزی بغداد و بنی‌عباس می‌دانستند. برخی دیگر نیز، که خود را مستقل ساخته بودند، به خلافت بی‌اعتقاد بودند، ولی قدرت تسلط بر آن را نداشتند. اما آل‌بویه به‌رغم تضاد صدرصدی مذهبی و تناقضات دیگر و نیز اعتقاد نداشتن به خلفای عباسی و با وجود قدرت، بنی‌عباس را در خلافت خود ابقا ساختند، هرچند قدرت آنان را محدود و بسیار ضعیف کردند. در این صورت، این پرسش مطرح می‌گردد که با آنکه آل‌بویه شیعه مذهب بر خلفای عباسی فائق آمدند، پس چرا نقطه پایانی بر تاریخ آنها ننهاند؟ به عبارت دیگر، علل ابقای بنی‌عباس از سوی آل‌بویه با وجود قدرتمندی آل‌بویه چیست؟

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۸۰-۸۱؛ فیلیپ خوری حتی، تاریخ عرب، ص ۵۹۲.

۲. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۵۰۰؛ ج ۸، ص ۲۰۰؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

۳. ابن‌خلدون، العبر، ج ۲، ص ۷۵۶.

تحقیقات و نوشته‌های فراوانی به بررسی توصیفی و تحلیلی جنبه‌های گوناگون حکومت بویه‌یان پرداخته‌اند؛ اما هیچ‌یک به تحلیل جامع و مستقلی درباره‌ی علل این موضوع که چرا آل بویه خلافت عباسی را به ظاهر نگاه داشتند، نپرداخته‌اند، جز اینکه مقاله‌ی «نگاهی به سیاست مذهبی آل بویه»^۱ که اقلیت شیعه، سنی بودن ترکان سپاه معزالدوله و همچنین وجود قدرت‌های رقیب را، آن هم به صورت اجمالی در خلال بحث خویش به عنوان علل ابقای بنی عباس ذکر نموده است.

پژوهش پیش‌روی افزون بر تفصیل دلایل مذکور، علل جامع‌تری را ارائه خواهد نمود. براین اساس، با گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و با روشی تحلیلی - توصیفی، پاسخ پرسش مذکور را از طریق منابع تاریخی، در فرضیه‌های میل آل بویه به حکومت و موقعیت‌های پیش‌روی آنها در تداوم حکومتشان، که مانع حذف اصل خلافت عباسیان می‌شد، بررسی کرده است.

سیاست و قدرت‌طلبی بویه‌یان

آل بویه، که با اندیشه و تدبیر، به حکمرانی در مرکز خلافت اسلامی دست یازیده بودند، با اینکه خلافت عباسی را فاقد مشروعیت می‌دانستند، ترجیح دادند در سایه‌ی همین خلافت، به حکومت خویش تداوم بخشیده، با ننگ داشتن ظاهری پوشالی از خلافت، به مقاصد خویش دست یابند. آنان صرف وجود خلیفه و نام پوشالی خلافت را فرصتی مناسب برای تثبیت موقعیت خویش تشخیص داده، سعی کردند با تضعیف خلافت، بی‌آنکه درصدد حذف ظاهری دستگاه خلافت برآیند، قدرت خویش را افزون کنند و به حکومتی قدرتمند، که نام «خلافت» را یدک می‌کشید، بسنده کنند. از سوی دیگر، خیال خود را از بابت رقیبان احتمالی، که درصدد حذف آل بویه برمی‌آمدند، آسوده ساختند. از همین روی، معزالدوله می‌خواست با ابوالحسن محمد بن یحیی زبیدی علوی بیعت کند، ولی به صلاح دید وزیرش، صیمری، از این کار منصرف شد و خلیفه‌ای مطیع از عباسیان را به فردی از خاندان علی علیه السلام ترجیح داد. صیمری معتقد بود که اگر خلیفه، علوی باشد، معزالدوله ناچار خواهد بود از او اطاعت کند و چه بسا فقط به منزله فرمانده لشکر ابقای نقش نماید. صیمری گفته بود: اگر با او بیعت کنی مردم خراسان و توده مردم شهرها را بر تو می‌شوراند و دیلمان تو را رها کنند و بدو پیوندند. بنی عباس خاندانی پیروزمندند؛ گاهی دولتشان بیمار شود و گاه بهبود می‌یابد، گاه سست و بیشتر نیرومند است»^۲ و بدین گونه، ترجیح دادند خلافت عباسی را به جای میراندن و نابود ساختن، بیمارگونه بر جای گذارند و در قبال آن، مقصد خویش را در حکمرانی پیشه کنند و خیال اینکه هم‌کیشان آنها ممکن است قدرت آنها را سلب کنند، فکر ابقای خلافت عباسیان را در آنها قوت بخشید.

سیاست معزالدوله و دیگر امرای قدرتمند آل بویه نسبت به خلافت عباسی این بود که با حفظ قدرت خلیفه ولو

۱. محمدباقر طالش عزیز، «نگاهی به سیاست مذهبی آل بویه»، ص ۳۲-۳۷.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۳۵۵-۳۵۴؛ محمد بن عبدالملک همدانی، تکمله تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۴۹.

به صورت ظاهری - سنی مذهبیان قلمرو خود را راضی نگه دارند و حکومت خویش را محکم و پا برجا کنند، و علی‌رغم شیعه بودن، مذهب را فدای سیاست کردند: زیرا اگر شخص معزالدوله در تشیع خود راسخ بود و به راستی به اندیشه شیعه‌گری ایمان داشت، می‌بایست حکومت را به علویان منتقل می‌کرد و به صرف استدلال وزیرش، که او را از عواقب این کار و خارج شدن حکومت دنیوی از دست وی بیم می‌داد، از این کار دست برنمی‌داشت.

عبداللوه زمانی که بر بغداد و معزالدوله استیلا یافت (۳۶۴ق)، در نخستین اقدام، خلیفه را به بغداد بازگردانید. خلیفه قریب بیست روز^۱ می‌شد که از بغداد خارج شده بود و در مساجد خطبه خوانده نمی‌شد.^۲ عبداللوه می‌خواست با حمایت خلیفه سنی مذهب، تسلطش را بر بغداد تثبیت کند و از حمایت اهل تسنن بغداد نیز برخوردار شود. آنان اجازه رسمی حکومت خود را از خلیفه گرفته بودند و برای برخورداری از مشروعیت هر چند ناپایدار - به هاله تقدس خلیفه سنی نیازمند بودند. عبداللوه سعی کرد تا بر قدرت معنوی خلفا نیز دست یابد و آن را به آل‌بویه منتقل سازد، بی‌آنکه اقدام ظاهری به حذف خلافت عباسی نموده باشد. بنابراین، دخترش را به ازدواج الطائع بالله درآورد.^۳ آل‌مسکویه هدف عبداللوه از وصلت دخترش با خلیفه را این‌گونه بیان می‌کند: «دارای پسری شود که ولیعهد باشد و خلافت به آل‌بویه برسد، پادشاهی و خلافت در دولت دیلمی یکی شود».^۴

بنابراین، باید گفت که حاکمان آل‌بویه نیز همچون بسیاری از پادشاهان و حاکمان دیگر، در جهت حفظ و تحکیم قدرت و تأمین منافع سیاسی خود قدم برمی‌داشتند و با اینکه اعتقادی به خلافت عباسیان نداشتند، خلافت آنها را باقی گذاردند تا با اسم «خلافت»، حکومت خود را پیش برند و از عباسیان جز نامی باقی نماند.^۵

پرهیز از چالش در جهان اسلام و یکپارچه کردن جهان اسلام

در حیات سیاسی جامعه، مردم نقش بنیادین دارند. استقبال و استبدار آنان در شکل و بافت حکومت، اثر عمیقی می‌گذارد؛ می‌توانند مسیر جریان‌های سیاسی را در مدتی محدود تغییر دهند و در نصب و عزل زمامداران و مدیران حرف آخر را بزنند.

خلافت عباسی سالیان درازی بود که سیطره نفوذ خود را بر سرزمین‌های مهم جهان اسلام گسترده بود و عامه مردم به تبلیغات آنها عادت کرده و به آنها دل بسته بودند، و همچون اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ از آنها اطاعت می‌کردند. جمعیت بغداد به عنوان مرکز خلافت جهان اسلام و به‌طور کلی عراق نیز بیشتر سنی بودند.^۶ تجارب

۱. از روز جمعه ۲۰ جمادی الاول تا ۸ رجب ۳۶۴ق.

۲. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، ج ۲۶، ص ۲۵۸.

۳. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۶ ص ۴۶۴؛ مریم شاکری، «تساهل‌گری مذهبی آل‌بویه»، ص ۵۴-۷۴.

۴. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۶ ص ۴۶۴.

۵. ابن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۱۲؛ ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۷۵۹.

۶. علی شایو، با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، ج ۲، ص ۸۸؛ محمدعلی حاجیلو، ریشه‌های تاریخی تشیع در ایران، ص ۱۰۳.

علویان نیز در حصول خلافت و قدرت، جز با سرکوبی و قتل با چیز دیگری قرین نبود.^۱ بدین روی، اگر مغزالدوله خلافت عباسی را برمی‌انداخت و خلافت علوی را به جای آن می‌نشاند، اقوام سرزمین‌های اسلامی، که بیشترشان جزو اهل سنت بودند، یکباره بدان گردن نمی‌نهادند و مشکلات و منازعات عدیده‌ای برای آل بویه فراهم می‌کردند. بنابراین، خطری که تغییر خاندان خلافت به دنبال داشت، شورش طرفداران عباسیان بود که در نقاط گوناگون قلمرو حکومت در اکثریت به سر می‌بردند و در نظر آنان، مشروعیت حکومت‌ها با فرمان خلیفه تأمین می‌گردید. از سوی دیگر، وجود سپاهیان ترک سنی آل بویه را ناگزیر می‌کرد که میان گرایش‌های شیعی و فشار اهل سنت موازنه‌ای دقیق برقرار سازند؛ زیرا آل بویه از اعتقاد و احترام گسترده مردم نسبت به خلیفه سنی مذهب در عراق و به‌طور کلی، در جهان اسلام آگاه بودند، و از آن به‌مثابه وسیله‌ای برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خویش استفاده می‌کردند. اوضاع حاکم بر سرزمین‌های خلافت هم این امکان را به آنان نمی‌داد که مقام خلافت را براندازند؛ زیرا چند عامل در این مسئله مؤثر بود: اولاً، اکثریت مردم بغداد سنی مذهب و وفادار به خلیفه عباسی بودند. ثانیاً، بخش بزرگی از سپاهیان آل بویه را ترکان سنی مذهب تشکیل می‌دادند که به شدت پایبند مذهب تسنن بودند و قدرت خلیفه اگرچه اسمی و ظاهری بود، ولی از طریق این سپاهیان می‌توانست از قوه به فعل تبدیل شود، بنابراین، رنجاندن سپاهیان ترک، معقول نبود. علاوه بر این نهاد خلافت و مشروعیت و قانونی بودن آن از نظر اکثریت مردم و به‌ویژه اهل تسنن قدمتی دیرینه داشت، برانداختن آن کاری مشکل بود و اهل سنت چنین چیزی را تحمل نمی‌کردند.^۲ بنابراین آل بویه برای حفظ و تحکیم قدرت خویش و برای جلوگیری از شورشی همگانی علیه خود، ناچار بودند خلافت بنی عباس را باقی بگذارند.

تساهل و تسامح مذهبی

«تساهل» به معنای سهل گرفتن بر یکدیگر، آسان گرفتن و به نرمی رفتار کردن است^۳ که معمولاً هم‌عرض و همراه با تسامح می‌آید. هرچند در معنای «تسامح» کوتاهی کردن هم هست،^۴ ولی غالباً و در اینجا به معنای «تساهل» گرفته شده است.

آل بویه در آغاز تسلط خود بر بغداد، اگرچه به اظهار اعتقادات شیعی خود و ترویج شعائر شیعه پرداختند،^۵ اما به

۱. احمدبن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۵۵۲ و ۶۲۲؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۹۸؛ محمدبن علی بن طباطبا ابن طحطقی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی، ص ۲۲۴؛ ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲. محمدعلی حاجیلو، ریشه‌های تاریخی تشیع در ایران، ص ۱۰۶.

۳. محمد معین، فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۷۹۴.

۴. همان.

۵. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۸، ص ۵۴۹؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

دنبال استقرار در بغداد، جز در مواردی که رفع فتنه و شورش عام الزام کرده باشد، درصدد منع شعائر اهل سنت و یا جلوگیری از مخالفت آنان با عقاید رهبران مذهبی خود برنیامدند و در این باره، تعصبی از خود نشان ندادند و معمولاً سیاست مدارا و پذیرا بودن با سایر مذاهب مانند اهل سنت را در پیش داشتند. تا آنجا که نقل شده است: «متکلم مشرع اندلسی به نام ابو عمر/احمد بن محمد بن سعدی، که در اوایل قرن پنجم از بغداد دیدن می‌کرد، از مشاهده تسامح و تساهل مفرط حاکم بر آن دوره، دچار حیرت شد و هنگامی که طبیب مشهور قیروان، ابو محمد بن ابی زید، از او پرسید که در مجالس متکلمان حضور یافته است یا نه؟ او نقل کرد که در نخستین جلسه‌ای که حضور یافته بود، نه فقط مسلمانان تمام فرقه‌ها، بلکه کافران، مجوسان، دهریان، ملحدان، عیسویان و خلاصه تمام کفار حاضر بودند و هریک از فرقه‌ها برای دفاع از موضع اعتقادی خود، یک سخن گو داشت.^۱

منابع در خصوص تعصب مذهبی معزالدوله گزارشی ارائه می‌دهند. در این باره نیز بلافاصله به توصیه وزیرش، از تعصبات مذهبی اختلاف برانگیز جلوگیری به عمل آمد. در سال ۳۵۱ق بر درهای مساجد بغداد کردند که لعنت خدا بر معاویه پسر ابوسفیان! لعنت بر کسی که فدک را از فاطمه علیها السلام غصب کرد! و لعنت بر کسی که مانع دفن جسد امام مجتبی علیه السلام در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید، و کسی که ابوذر را نفی بلد نمود، و عباس را از شورا خارج ساخت! خلیفه چون محکوم حکم معزالدوله بود، نتوانست جلوی آن را بگیرد. در نتیجه، آشوبی در بغداد به پا شد، و این فتنه برپا بود تا وزیر، محمد بن مهدی (مهلّبی) مصلحت چنان دید که در لعن جز معاویه کسی را نام نبرند و به جای آن کلمات، این دو سه کلمه را نوشتند: «لعن الله الظالمین لآل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم» و به صواب دید وزیر، آن غوغا تسکین یافت.^۲ به استثنای این ماجرا، که آن هم سرانجام به صلاح دید وزیر معزالدوله برای جلوگیری از شورش و اختلاف میان شیعیان و سنیان بغداد منتفی شده بود، نمونه‌های دیگری از جانب‌داری امرای آل بویه برای تحریک احساسات شیعه و سنی در بغداد و دیگر نواحی شیعه‌نشین بلاد اسلام به چشم نمی‌خورد.

روح تسامح مذهبی نسبی قوم دیلم و ضرورت اجتناب از هرگونه اغتشاش در بغداد، معزالدوله و جانشینانش را جز در موارد تحریک شدید احساسات مذهبی از مقابله با تعصب‌های سنی‌ها برکنار می‌داشت و در ایجاد محیط آرام‌تر کوشش می‌کرد. در نزاع‌هایی که در آن زمان گاهی میان سنی و شیعه، به‌ویژه در روزهای عاشورا رخ می‌داد، امرای آل بویه نه تنها سعی در تحریک شیعیان نداشتند، بلکه کوشش بیشتر آنها در خاموش کردن هرچه سریع‌تر شعله‌های جنگ داخلی بود. آنان تلاش می‌کردند از هر کاری که به نوعی موجب جدایی میان شیعه و سنی می‌شد، جلوگیری کنند و نگذارند که اختلافات مذهبی اثرات زیان‌باری بر یگانگی سیاسی قلمروشان وارد کند. گاهی نیز برخورد‌های میان شیعیان و سنیان به حدی بود که امرای آل بویه تنها با زحمات بسیار، موفق به پایان دادن

۱. جوئل ل. کرم، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ص ۱۰۲.

۲. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۱۴۰؛ ابن اثیر، الکامل فی تاریخ، ج ۸، ص ۵۴۲-۵۴۳.

شورش‌های طرفداران این دوفرقه می‌شدند؛ از جمله نزاع میان شیعیان و سنیان محله «کرخ» بغداد که در تمام منابع اصلی به آن اشاره شده است.^۱

یکی دیگر از شواهد مدارای دینی و مذهبی آل بویه، تشکیل مجالس و انجمن‌های علمی و فرهنگی توسط نخبگان سیاسی آل بویه، اعم از وزیران و امیران است که افراد مختلفی با گرایش‌های مذهبی و دینی متمایز از هم در آن مجالس حضور داشتند و به طرح نظریات خود می‌پرداختند. ابوحنیفان توحیدی، گفت‌وگوهای علمی را، که در مجالس شبانه ابو محمد مهلبی، وزیر معزالدوله، برگزار می‌شد، ثبت کرده است.^۲

علاوه بر نکات گفته‌شده، حضور کارگزارانی را که در مذهب و دین مخالف مذهب و دین بویه‌پیمان بودند نیز باید از جمله نمودهای تسامح سیاسی - مذهبی آل بویه به‌شمار آوریم. صابی کاتب و ادیب نامدار معزالدوله و عزالدوله بود که مذهب مشرکان صابی را داشت.^۳ همچنین کاتب عمادالدوله در شیراز، ابوسعید مسیحی بود و او در دستگاه پسر بویه منصب وزارت داشت.^۴

از سوی دیگر، عضدالدوله دیلمی، که از شیراز به بغداد آمد و بر عزالدوله پسر عموی خویش فائق گردید و سیطره قدرت بر خلیفه بیشتر و مناطق تحت قلمروش افزون از معزالدوله - مؤسس بویه‌پیمان بغداد - بود، خاندان عباسی را از خلافت عزل نکرد،^۵ بلکه آشکارا اهل تسامح مذهبی بود و حتی وزیری مسیحی به نام نصرین هارون داشت که اجازه یافت کلیساها و دیرها را مرمت کند و صدقاتی برای نصرانیان قرار دهد.^۶ خازن وی هم ابونصر خواندشاه مجوسی بود که هرچند در اواخر عمر مورد سخط واقع شده بود، ولی طی سال‌ها ندیم و محرم و محل اعتماد وی به‌شمار می‌آمد و مکرر از جانب او به سفارت هم می‌رفت.^۷

بنابراین، در تساهل‌گرایی خاندان بویه، علاوه بر سرشت و خصوصیات خانوادگی و فردی، از جمله روحیه مدارا و علم‌دوستی، زمینه‌های تاریخی و اوضاع فرهنگی و سیاسی آن عصر نیز مؤثر بود. شهر بغداد، مرکز خلافت عباسی به واسطه وجود احزاب و فرقه‌های مختلف سیاسی و مذهبی و سکونت پیروان ادیان مختلف و وجود مکاتب کلامی و فلسفی در آن و نیز دربر داشتن فیلسوفان، متکلمان، دانشمندان و صاحب‌نظران بزرگ، از سایر شهرها و مناطق

۱. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۲۲۷ و ۲۲۸؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۸، ص ۶۱۹-۶۲۷ و ۶۲۸؛ ابن کثیر دمشقی، البداية و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۷۳.

۲. ابوحنیفان توحیدی، البصائر و الذخائر، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ج ۶، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ مریم شاکری و سیداحمد رضا خضری، «مجالس و انجمن‌های علمی و فرهنگی دوران آل بویه»، ص ۱۰۲.

۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۲۷، ص ۷۴-۷۵.

۴. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۴۸۰.

۵. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۶، ص ۳۸۷-۳۸۹؛ محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۲۶، ص ۲۵۸.

۶. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۵۸.

۷. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۹، ص ۱۱۲؛ عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۴۸۰.

سرزمین اسلامی متمایز بود. بنابراین، حکومت بر آن، شرایط و ویژگی‌های خاصی را می‌طلبید. امیران بویهی با درک و درایت خویش، این مهم را دریافتند. آنان با اعمال سیاست تساهل و رواداری مذهبی بر اوضاع مسلط شده، از حمایت احزاب و فرقه‌های مختلف برخوردار گردیدند. این در حالی بود که آل بویه به سبب مبانی فکری و مذهبی خویش (تشیع)، از حمایت جماعت سنی محروم بودند و مشروعیت و اعتبار لازم را برای حکومت نداشتند.

به‌هرحال، امیران آل بویه به‌رغم اعتقادات شیعی‌شان، با مذاهب دیگر با تسامح برخورد می‌کردند و این تسامح و تساهل و کنار آمدن آل بویه با دیگر مذاهب، نشانگر این معنا می‌تواند باشد که آنان با خلافت ضعیف‌شده بنی‌عباس و مذهب آنان مشکلی نداشتند و ابقای بنی‌عباس در مقام خود را راه‌حلی در جهت پیشبرد اهداف خود می‌دانستند. برخی منابع می‌نویسند: «در آغاز، الزامات دینی چندان توجه آل بویه را به خود جلب نکرد و نگرش آنها نسبت به مسائل دینی و اقراری نگرشی لاقیدانه بود».^۱

در اقلیت بودن شیعیان

بی‌گمان معزالدوله می‌دانست که شیعیان اقلیتی بیش نیستند و اگر او خلافت را براندازد ممکن است از جای دیگر سربرآورد. پس بهتر بود خلافت را زیر سلطه خویش نگه دارد تا هم حکومت خویش را بر سنیان قلمرو خویش مشروع جلوه دهد و هم به وسیله اعتبار معنوی، که خلفا هنوز در حد بالایی از آن برخوردار بودند، حاکمیت خویش را استوار سازد و بدین طریق، با ابقای خلافت و تضعیف آن، آراء و اندیشه‌های سیاسی - مذهبی خود را بر جامعه تحمیل کند.

براین اساس، آل بویه ترازوی قدرت حکومت و جامعه اسلامی را به طرف تشیع سنگین‌تر کرده بودند. آنان درصدد تلفیق آداب ایرانی و دیانت اسلامی از نوع شیعی بودند و با ابقای خلافت عباسی، درصدد بودند تعادل و موازنه را در جامعه به نفع خودش نگه دارند. آنها این عنصر تعادل را در وجود علویان و شیعیان یافتند که از مدت‌ها پیش موقعیت خود را در هیأت جبهه مخالف خلافت عباسی تثبیت کرده بودند. در نتیجه، به شیعیان و علویان عنایت بیشتری نشان دادند و شیعیان به راحتی می‌توانستند شعائر خویش را ابراز نمایند و هیچ‌گونه حقیقتی نبود؛ چنان‌که معزالدوله پس از تسخیر بغداد و فرود آمدن در قصر خلیفه، دستور داد ده هزار درهم نزد نقیب آل ابی‌طالب ببرند تا در میان علویان تقسیم کند.^۲ همچنین احترام فوق‌العاده آل بویه به شیخ مفید و سید مرتضی^۳ نشانه تمایل آنان به تشیع و سنگین نمودن کفه تشیع بود.

۱. ریچارد نیلسون فرای، تاریخ ایران (کمبریج)، ج ۴، ص ۲۴۸.

۲. «نقیب» به کسی اطلاق می‌شد که سرپرستی گروه مشخصی را برعهده داشت. در آغاز خلافت عباسی، نقیایی برای اداره امور عباسیان و نیز علویان انتخاب می‌شدند. ماوردی می‌نویسد: علت انتصاب نقیب این بود که کسی غیر از سادات و اشراف علوی و عباسی بر آنها سرپرستی نکند. ر.ک: علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، ص ۹۶-۹۷.

۳. قاضی ابوالحسن بن علی تنوخی، النشوار و المحاضرہ، ج ۳، ص ۹۱.

۴. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱، ص ۱۵۷.

معزالدوله در سال ۳۵۲ق دستور عزاداری و تعطیلی روز عاشورا را برای اولین بار صادر کرد. منابع می‌نویسند: «معزالدوله دستور داد مردم روز عاشورا گرد هم آیند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شدند... و در بازارها خیمه‌ها برپا کردند. زنان بر سر و روی خود می‌زدند و در شهر می‌گردیدند و بر امام حسین علیه السلام ندبه می‌کردند».^۱

در سال ۳۵۵ق نیز این مراسم تکرار شد و اهل سنت را یاری آن نبود که چیزی بگویند؛ زیرا سلطان شیعه بود.^۲

معزالدوله نه تنها مراسم عاشورا را به عنوان روز اندوه و حزن شیعیان برای مصیبت‌های وارده بر اهل بیت پیغمبر زنده کرد، بلکه توجه بسیاری نیز به عید بزرگ شیعیان، یعنی غدیر، روز تعیین امام علی علیه السلام به جانشینی پیامبر مبدول داشت. «او در هجدهم ذی‌الحجه سال ۳۵۴ق به مردم فرمان داد که جامه نو دربر کنند و خود را به زینت‌ها بیاریند و به سبب عید غدیر، که از اعیاد شیعه است، شادمانی کنند».^۳

همچنین آل بویه پس از تسلط بر بغداد و خلفای عباسی، به تدریج، برخی از شعارهای مختص شیعیان را، که از ترس جرئت اظهار آنها را نداشتند، دوباره زنده کردند؛ از جمله شعار «حی علی خیرالعمل» در اذان.^۴ تنوخی در جلد اول *نشوارالمحاضره* می‌نویسد: در قرن چهارم هجری قمری مؤذنان شیعه جمله «أشهدُ أنَّ علیاً ولی الله» را در اذان می‌گفتند؛ از جمله مؤذنی در محله «قطیعه» بغداد این جمله را در اذان می‌گفت.^۵

بنابراین، یکی از راه کارهای ممکن در توازن و برتری جویی سیاسی و مدیریتی و حتی مذهبی و عقیدتی، تغییر نرم است؛ بدین معنا که بدون برانگیختن حساسیت‌ها و چالش‌های حتمی و یا احتمالی، می‌توان با تغییر افکار و عقاید، نتیجه را به گونه دلخواه تغییر داد.

وجود رقیب در دیگر بلاد اسلامی

یکی از خطراتی که آل بویه را تهدید می‌کرد، وجود رقیبان بود، به‌ویژه رقبای شیعه‌مذهب که در شام و بحرین سر برآورده بودند. حمدانیان در شام، با توطئه چینی و همکاری با خاندان عباسی، درصدد گسترش قلمرو خود و مدعی تسلط بر بغداد و آل بویه بودند. علت برکناری خلیفه مستکفی نیز طرفداری وی از حمدانیان بود؛ زیرا دیلمی مستکفی را متهم کرد که از بنی حمدان چیزها پرسیده و اخبار و اسرار وی را به آنها نوشته است،^۶ و حال آنکه تثبیت وضعیت بغداد به نفع آل بویه هنوز روشن نبود.

۵. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۴، ص ۱۵۰؛ ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۸، ص ۵۴۹؛ ابن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۲۴۳.

۶. ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۸، ص ۵۴۹.

۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۴۰۰؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۱۵۱؛ ابن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۲۴۳.

۱. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۳۲۵؛ ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۹، ص ۵۶۱.

۲. قاضی ابوالحسن بن علی تنوخی، النشوار و المحاضر، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳. علی بن حسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۷۳۹.

ناصرالدوله حمدانی نمی‌توانست حضور بویه‌یان را، که از قضا هر دو گرایش‌های شیعی داشتند، تحمل کند. بنابراین، دو سپاه ناصرالدوله و معزالدوله در برابر هم قرار گرفتند. معزالدوله سمت غربی بغداد و ناصرالدوله سمت شرقی آن را در اختیار داشتند. با اینکه وضعیت سپاه دیلمان چندان مناسب نبود و معزالدوله در آستانه بازگشت به اهواز بود، توانست با یک حیلۀ جنگی، دشمن حمدانی خود را شکست داده و المطيع را در دارالخلافة مستقر سازد. ناصرالدوله، که مشکل ترکان همراهش را نیز داشت، با تهدید آنها به موصل گریخت و بدین‌سان، موقعیت دولت بویه‌یی معزالدوله در بغداد تثبیت شد.^۱

از سوی دیگر، قرمطیان که در سال ۲۸۶ق در بحرین حکومتی تشکیل داده بودند،^۲ رقیبی برای بویه‌یان به حساب می‌آمدند و فرستاده معزالدوله را، که برای حکومت عمان و خواندن خطبه به نام او فرستاده شده بود، بیرون راندند و به مقابله با بویه‌یان برخاستند.^۳ پس قرامطه در صورت قدرت یافتن و چنانچه خلافت از جای برکنده می‌شد که در این صورت، مرکز خلافت دچار هرج و مرج می‌شد بعید نبود به بغداد یورش برند، به‌ویژه آنکه پیش از این، در سال ۲۸۷ق نیز بصره را تاراج کرده، سپاهیان معتضد خلیفه بغداد را در هم کوبیده بودند.^۴

اخشیدیان در مصر^۵ و سامانیان در شرق قلمرو خلافت،^۶ که هر دو مذهب تسنن داشتند، تحت لوای خلیفه عباسی و با اجازه وی حکمرانی می‌کردند و نسبت به خلافت عباسی متعصب بودند و ریشه‌کن کردن اصل خلافت می‌توانست واکنش جدی آنها را به دنبال داشته باشد. هرچند سامانیان در ابتدا زیر بار بیعت المطيع بالله خلیفه دست‌نشانده بویه‌یان نمی‌رفتند، ولی اصل مسئله خلافت عباسی برایشان مهم بود و در همین زمان هم به نام المستکفی - خلیفه معزول - خطبه می‌خواندند که تا مدتی پس از مرگ این خلیفه هم ادامه داشت.^۷

پس خطر رقاباتی که درون ممالک اسلامی تهدیدی برای حکومت بویه‌یان به‌شمار می‌رفتند، مانع برانداختن اصل مسئله خلافت می‌گردید.

بهره‌گیری از ضعف نهاد خلافت برای پیشبرد اهداف شیعی، در عین متهم نبودن

خلفای عباسی پیش از ورود آل‌بویه دچار ضعف تسلط ترکان بودند. دستگاه خلافت محل توطئه و زمینه‌سازی‌های

۴. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۶ ص ۱۲۱-۱۲۶؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۸، ص ۴۵۳-۴۵۵.

۵. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۰، ص ۷۱؛ ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۵، ص ۹.

۶. همان، ج ۶ ص ۲۵۱؛ محسن مؤمنی، «روابط خارجی قرمطیان بحرین»، ص ۱۲۹.

۷. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۱-۱۲؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۴۹۸-۴۹۹؛ محسن مؤمنی، «روابط خارجی

قرمطیان بحرین»، ص ۱۱۸.

۸. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

۹. همان، ج ۹، ص ۵۱۴.

۱۰. همان، ج ۱۱، ص ۳۷۸؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۸، ص ۵۰۷.

عده‌ای از رجال درباری و سران لشکری بر ضد یکدیگر بود و خلیفه، که هیچ قدرتی نداشت و غالباً برای گذران امور بی‌پول می‌ماند، هرچند وقت یک بار به عوض کردن وزرا و جریمه و مصادرهٔ اموال ایشان یا مأموران ولایات می‌پرداخت و در این کار هم آلت دست وزرا و سران لشکری بود.^۱

آل بویه با درک چنین وضعی در نهاد خلافت، به این حربه محکم چنگ زدند و از این فرصت برای رسیدن به آمل خویش بهره بردند. بویه‌پیان دریافته بودند که با ناتوان کردن خلیفه در ادارهٔ امور جامعه، به راحتی می‌توانند بر امور سیاسی و حکومتی قلمرو اسلامی چیره شوند و در ضمن، پیامدها و خطرات برکندن اصل خلافت را نیز از خود دور کرده باشند.

از همین روی، آل بویه ترجیح دادند با ابقای بنی عباس و تسلط بر آنان و خوار ساختن ایشان و منع دخالت و یا تضعیف آنان در امور کشورداری، بتوانند در زیر چتر آنان حکمرانی کنند، تا آنجا که در عصر اقتدار آل بویه، تنها امتیاز خلیفه نسبت به امیرالامراء، یعنی عزل و نصب، نیز از او گرفته شد و کار بدانجا رسید که *المطیع لله* به بختیار، فرزند *معزالدوله* با زبان عجز گفت: «من تنها برای شما این نام را دارم که خطیبان شما بر منبرها می‌آورند تا مردم را برای شما آرام کنند. هرگاه خواهید از این نیز کناره گیرم، کنار خواهیم رفت و همه کارها را به شما می‌سپارم».^۲

بهره‌گیری از نظام امیرالامرائی به‌جای مانده از دورهٔ سلطهٔ ترکان

غلامان ترک از اوایل قرن سوم هجری و از زمان خلیفه معتصم به صورت نمایان، در دستگاه خلافت عباسیان به خدمت گرفته شدند و طولی نکشید که لشکرهای بزرگی از آنان فراهم آمد. اما طبع سرکش نظامیان ترک موجب ناراحتی مردم شد^۳ و خلفای عباسی نیز از خشونت آنان بی‌نصیب نماندند. قدرت غلامان ترک در دستگاه خلافت به تدریج، تا آن اندازه افزایش یافت که گاهی خلیفه را تنبیه نموده،^۴ یا خلع می‌کردند^۵ و یا او را می‌کشتند.^۶

وقتی *الراضی بالله* (۳۲۲-۳۲۹) روی کار آمد و متوجه وضعیت بحرانی دولت و نیز خزانهٔ خالی و ترمذ سپاهیان و انتقاد شهروندان شد، تصمیم گرفت به اوضاع سر و سامانی بدهد. براین اساس، نهاد جدیدی به نام «امیرالامراء» تأسیس کرد تا برخی از مسئولیت‌های سیاسی، نظامی و مالی را بر عهده گیرد و بار سنگین آن را از دوش خلیفه

۲. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۹، ص ۲۸۲-۲۸۴، ۲۸۹ و ۴۵۶-۴۶۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۲۲.

۳. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۶ ص ۳۴۹-۳۵۰؛ نیز، رک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۶۱۹؛ شمس‌الدین محمدبن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، ج ۲۶، ص ۲۴۸.

۴. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۹، ص ۱۷-۱۸؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۴۶۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶ ص ۴۵۲.

۵. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۹، ص ۳۸۹ و ۴۵۸.

۶. همان، ج ۹، ص ۲۴۴-۲۴۷، ۳۴۸ و ۳۸۹؛ ج ۱۰، ص ۱۴۰.

۷. همان، ج ۹، ص ۲۲۲-۲۲۸، ۳۶۱-۳۶۴ و ۳۸۹.

بردارد. ابن اثیر در *الکامل* می نویسد: «چون راضی حال را بدان گونه دید، ناگزیر با ابوبکر محمدبن رائق مکاتبه کرد». سرانجام، *الراضی* تحت فشار شرایط سیاسی، محمدبن رائق را به این منصب گماشت و مسئولیت سپاه و اداره امور مالی و خراج و نفقات و امور سیاسی و دیوانی مربوط به همه مناطق را به او سپرد.^۱ جالب است که امیرالامراء به محض تحکیم پایه قدرتش، به اینها قانع نشد و خواهان مشارکت در امور اختصاصی مربوط به خلیفه شد و خلیفه نیز با آن موافقت کرد. از آن پس، بر سر منبرها، در کنار اسم خلیفه، به اسم امیرالامراء نیز خطبه می خواندند.^۲

بدین سان، خلفای عباسی با تسلط ترکان، قدرت خویش را کم کم به سران و وزیران ترک وانهادند و با ایجاد نظام امیرالامرائی به سال ۳۲۴ق، عملاً تسلط خویش را بر اوضاع حکومت از دست دادند و حتی عزل و نصب آنان نیز به دست وزیران و درباریان ترک صورت می گرفت.^۳

بنابراین وجود نظام امیرالامرائی پیش از ورود آل بویه دلیلی شد تا آل بویه (با یک نگرش سیاسی) به مقام امیرالامرائی ظاهری بسنده کنند و در واقع، با تسلط بر خلیفگان، حکمرانی کنند و با اقتدار هرچه تمام تر، با نام امیرالامرائی، بدون آنکه چالش و حساسیتی ایجاد کرده باشند، با تمام اختیار و به طرز حقاقت آمیزی قدرت خویش را بر خلفا اعمال کنند. به گفته ابن خلدون:

خلیفه جدید از هرگونه دخالت در امر و نهی ممنوع شد و انتخاب وزیر به عهده معزالدوله آمد که هر کس را که خواهد برای این شغل برگزیند، و اختیارات این وزیر هم منحصر در امور املاک خلیفه و کارهای داخلی و درباری او بود. اعمال عراق و اراضی آن، چه به صورت ولایت و چه به صورت اقطاع، به عمال معزالدوله و لشکریان او تعلق گرفت. آنچه خلیفه را نیاز می افتاد با اجازه معزالدوله به او می دادند. در واقع، او جز تخت و منبر و سکه و مهر نهدان بر نامه ها و حواله ها و ملاقات با هیأت هایی که از اطراف می آمدند و پاره های عناوین و القاب تحیت آمیز هیچ نداشت. در دولت آل بویه و سلجوقیان، کسانی را که زمام ملک را به دست داشتند «سلطان» می گفتند و در این عنوان، هیچ کس با آنان شرکت نداشت و لوازم پادشاهی و قدرت و ابهت و عزت و تصرف در امور، از امر و نهی، همه از آن سلطان بود و خلیفه را از آنها بهره ای نبود. خلافت برای بنی عباس لفظی بود بدون معنی^۴

نتیجه گیری

حاکمان آل بویه در جهت حفظ و تحکیم قدرت و در راستای منافع سیاسی خود، ترجیح دادند به رغم تضاد مذهبی با خلیفگان عباسی، در سایه خلافت آنها، به حکومت خویش تداوم بخشیده، با نگره داشتن ظاهری پوشالی از خلافت، به مقاصد خویش دست یابند. آنان صرف وجود خلیفه و نام پوشالی «خلافت» را فرصتی مناسب برای

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۳. ابوعلی مسکویه رازی، *تجارب الامم*، ج ۵، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۴. عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، *العبر تاریخ ابن خلدون*، ج ۲، ص ۷۵۹.

تثبیت موقعیت خویش تشخیص داده، سعی کردند تا با تضعیف خلافت، بی آنکه درصدد حذف دستگاه خلافت برآیند، قدرت خویش را افزون کنند.

جلوگیری از چالش و شورش جهان اسلام با توجه به اکثریت مذهب تسنن و سپاهیان ترک سنی مذهب، حفظ ظاهری خلافت را می طلبد که در نظر آنان، مشروعیت حکومت‌ها با فرمان خلیفه تأمین می‌گردد و براندازی خلافت را بر نمی‌تافتند. از همین روی، تساهل و تسامح امیران بویهی حمایت احزاب و فرقه‌های مختلف را برایشان به ارمغان آورد و نشانگر این معنا می‌تواند باشد که آنان با خلافت ضعیف‌شده بنی‌عباس و مذهب آنان مشکلی نداشتند.

حفظ ظاهر خلافت پیشرفت اهداف سیاسی و مذهبی آل بویه را هموارتر و سهل‌الوصول‌تر ساخت؛ زیرا توانستند توازن مذهبی و قدرت را به سمت شیعیان سوق دهند و به تعبیری نرم در افکار و عقاید جامعه دسترسی داشته باشند. آنها از یک‌سو، ظاهر خلافت را حفظ کردند، و از سوی دیگر، با تسلط بر خلیفه، درصدد تحقق اهداف سیاسی و مذهبی خویش برآمدند. برکندن اصل خلافت می‌توانست انگیزه رقیبان را در تصرف مرکز خلافت (بغداد) تقویت کند و نیز حکومت‌های محلی را که نسبت به اصل خلافت تعصب داشتند و مشروعیت خویش را از عباسیان کسب می‌کردند، به واکنش وادارد. پس حفظ ظاهری خلافت عباسی سلاح مطمئنی در برابر قدرت‌های خارجی مسلمان برای آل بویه به حساب می‌آمد.

بنابراین، آل بویه با آگاهی از ضعف خلافت، دریافته بودند که با ناتوان کردن خلیفه در اداره امور جامعه، به راحتی می‌توانند بر امور سیاسی و حکومتی قلمرو اسلامی چیره شوند و چنان که در گذشته ترکان با ایجاد منصب امیرالامرائی اختیار خلیفه را در دست گرفته بودند، می‌توانند با منصب امیرالامرائی، زمام امور مملکتی را در دست بگیرند و هم آمال حکومتی و مذهبی خویش را تداوم بخشند و هم چالش‌های درونی و بیرونی، که حکومتشان را به خطر می‌انداخت، دفع کنند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین محمد بن محمد بن عبد الکریم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۶ق.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد بن، *العبر تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه محمودحید گلپایگانی، چ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- تنوخی، قاضی ابوالحسن بن علی، *النسوار و المحاضره*، تحقیق عبود شالچی، بیروت، بی‌تا.
- توحیدی، ابوحیان، *البصائر و الذخائر*، تصحیح مرداد القاضی، بیروت، دارصادر، ۱۴۰۸ق.
- حاجیلو، محمدعلی، *ریشه‌های تاریخی تشیع در ایران*، تصحیح غلامرضا طباطبایی، قم، مجمع جهانی شیعه‌شناسی، ۱۳۸۶.
- خوری حتی، فیلیپ، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وقایع المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، چ دهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- شاکری، مریم و سیداحمدرضا خضری، «مجالس و انجمن‌های علمی و فرهنگی دوران آل بویه»، *تاریخ در آینه پژوهش*، ۱۳۸۹، سال هفتم، ش ۲، ص ۹۹-۱۲۴.
- شاکری، مریم، «سناهل گری مذهبی آل بویه»، *نامه تاریخ پژوهان*، ۱۳۸۶، ش ۱۲، ص ۵۴-۷۷.
- شاوی، علی، *با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه*، چ دوم، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۶.
- طالب عزیزی، محمدباقر، «نگاهی به سیاست مذهبی آل بویه» *رشد آموزش تاریخ*، ۱۳۸۱، ش ۱۱، ص ۳۲-۳۷.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط. الثانیه، بیروت، دارالتراث العربی، ۱۳۸۷ق.
- فرای، ریچارد نیلسون، *تاریخ ایران (کمبریج)*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- کرمر، جوئل، ل، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- مؤمنی، محسن، «روابط خارجی قرامطیان بحرین»، *تاریخ اسلام*، ۱۳۸۷، ش ۳۳، ص ۱۱۵-۱۴۷.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، *الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة*، تصحیح محمدحامد الفقی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۰۴ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ هفتم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- مسکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، تحقیق و مقدمه ابوالقاسم امامی، چ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- معین، محمد، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، نشر سی‌کل، ۱۳۸۲.
- همدانی، محمد بن عبدالملک، *تکمله تاریخ الطبری*، به اهتمام یوسف کنعان، بیروت، مکتبه الكاتولیکیه، ۱۹۵۸م.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.